



درس تفسیر سوره مبارکه جائیه - جلسه ۱

حضرت آیت الله العظمی جوادى آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿حم (۱) تَنْزِيلُ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ (۲) إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ (۳) وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (۴) وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ رِزْقٍ فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (۵) تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ (۶)﴾

خدای عزیز و حکیم، مبدأ عزّت و حکمت قرآن کریم

سوره مبارکه «جائیه» ششمین سوره از حوامیم<sup>۱</sup> هفت گانه‌ای است که در مکه نازل شد و محور اصلی سوره مکی اصول دین و بیان خطوط کلی و جامع اخلاق و فقه است. حوامیم هفت گانه با تنزیل کتاب و تبیین وحی شروع می‌شود که قرآن کریم از «لَدُنَّ عَلَیِّ حَکِیم»<sup>۲</sup> نازل شد از «لَدُنَّ عَزِیزِ حَکِیم» نازل شد و مانند آن. وقتی می‌فرماید خدای «عزیز» و خدای «حکیم» این کتاب را نازل کرد، یعنی قرآن خودش از «عزّت» و «حکمت» برخوردار است و درس «عزّت» و «حکمت» می‌دهد؛ چه اینکه در سوره مبارکه «علق» وقتی فرمود: ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ

۱. حوامیم، نام گروهی سوره‌های چهارم تا چهل و ششم قرآن کریم در ترتیب مصحف شریف می‌باشد که با حروف مقطعه «حم» (حاء، میم) آغاز می‌شوند. این سوره‌ها به ترتیب عبارت‌اند از: «غافر (مؤمن)، فصلّت، شوری، زخرف، دخان، جائیه و احقاف». به مجموع این سوره‌ها «ذوات حم» یا «آل حم» نیز گفته‌اند. این هفت سوره مکی بوده و به همان ترتیب مصحف نازل شده‌اند و حتی نزول آنها را نیز یک جا دانسته‌اند.

۲. سوره زخرف، آیه ۴. ﴿لَدَيْنَا لَعَلِّ حَكِيمٌ﴾.

الْأَكْرَمُ»<sup>۱</sup> اشاره به آن است که ذات اقدس الهی درس کرامت می‌دهد. اگر گفتند در فلان کلاس، در فلان مسجد یا مدرّس، فلان فقیه تدریس می‌کند، یعنی درس فقه می‌دهد؛ یک اصولی تدریس می‌کند، یعنی درس اصول می‌دهد؛ اگر گفتند در فلان مدرّس یک اکرم تدریس می‌کند، یعنی درس کرامت می‌دهد. اگر فرمود: ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾<sup>۲</sup> چه اینکه درباره فرشته‌ها فرمود: ﴿بِأَيِّدِي سَفَرَةٍ \* كِرَامٍ بَرَرَةٍ﴾<sup>۳</sup> برای آن است که خالق اینها معلّم و مدرّس اینها خدای اکرم است، خدای اکرم می‌گوید: ﴿اقْرَأْ وَرَبُّكَ الْأَكْرَمُ \* الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ﴾<sup>۴</sup> اگر خدای عزیز حکیم کتاب را نازل کرده است؛ یعنی این کتاب خودش از «عزّت» و «حکمت» برخوردار است، معارف و حکمی دارد، آموزنده عزّت و حکمت است. خود ﴿حَم﴾ که جزء حروف مقطعه است که بحث آن در سوره مبارکه «بقره» گذشت. این کتاب تنزیل است و قبلاً هم ملاحظه فرمودید که چه تنزیل و چه انزال قرآن کریم، این را به صورت «حبل متین» آویخت، نه آن طوری که ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً﴾<sup>۵</sup> که قطرات باران را به زمین انداخت؛ ولی قرآن را به زمین نینداخت، بلکه قرآن را به زمین آویخت که «أَحَدُ طَرَفَيْهِ بِيَدِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى»<sup>۶</sup> است. فرمود این کتاب مبدأ فاعلی آن عزیز حکیم است، محتوای آن هم عزّت و حکمت است، ره‌آورد آن هم عزّت و حکمت است؛ یعنی جامعه اسلامی را با عزّت و حکمت اداره می‌کند و کسانی هم که از عزّت و حکمت بهره‌ای دارند، بیشتر از قرآن استفاده می‌کنند و هر اندازه از قرآن بیشتر استفاده کردند، بر عزّت و حکمت آنها افزوده می‌شود.

۱. سوره علق، آیه ۳.

۲. سوره اِسْرَاء، آیه ۷۰.

۳. سوره عبس، آیات ۱۵ و ۱۶.

۴. سوره علق، آیات ۳ و ۴.

۵. سوره بقره، آیه ۲۲.

۶. غرر الاخبار، ص ۶۲.

## آیت بودن نظام هستی، علت عزیز و حکیم بودن قرآن کریم

حالا برهان مسئله بیان می شود که چرا این کتاب عزیز حکیم است؟ چرا درس عزّت و حکمت می دهد؟ چرا در محتوای آن جز عزّت و حکمت چیز دیگری نیست؟ نظام هستی را بررسی می کند، می فرماید اگر کسی اهل ایمان باشد، از نظام هستی آیت بودن را می فهمد؛ اگر کسی اهل یقین باشد، از نظام هستی آیت بودن را می فهمد و اگر کسی اهل تعقل باشد، از نظام هستی آیت بودن را می فهمد. آیت را اول باید معنا کرد و همچنین باید تفصیلی که در سوره مبارکه «جاثیه» هست را با متن و اجمالی که در سوره مبارکه «بقره» است بررسی کرد.

### بررسی آیت بودن آسمان و زمین

قبلاً هم در تفسیر «آیه» گفته شد که «آیه» یعنی علامت؛ علامت ها دو قسم است: یا اعتباری و قراردادی است؛ مثل اینکه پرچم هر کشوری علامت استقلال آن کشور است؛ این پارچه وقتی با این رنگ در جایی نصب شد، علامت فلان کشور است - البته این علامت های اعتباری است - یا فلان فلز وقتی روی دوش فلان نظامی هست، این علامت آن است که او سرهنگ است یا سردار است یا امیر است و مانند آن؛ اینها علامت ها و قراردادهای اعتباری است که در هر زمان و زمینی فرق می کند. یک سلسله علامت های تکوینی است که در هیچ جا فرقی ندارد؛ مثل اینکه چمن علامت آب است، دود علامت آتش است. اگر در جایی چمن سبزی بود، نشانه آن است که آبی وجود داشت و دارد، اگر دودی هم باشد نشانه آن است که آتشی وجود داشت و دارد؛ این یک قرارداد نیست، فرق بین مِلَل و نَحَل نیست، در هر جایی باشد این چمن نشانه آب است و آن دود هم نشانه آتش، لکن مقطعی است؛ یعنی این چمن مادامی که سبز است علامت آب است؛ اما وقتی پژمرده شد خاک شد، به صورت خاکستر درآمد و به صورت یک خاک خارجی شد، این دیگر علامت آب نیست. دود هم مادامی که به صورت

«دُخان» هست به اصطلاح علامت آتش است؛ ولی به هوا که تبدیل شد و به صورت هوا که درآمد، دیگر علامت آتش نیست.

پس علامت‌های اعتباری که حقیقی ندارند و به قرارداد وابسته هستند، علامت‌های حقیقی هم گاهی مقطعی می‌باشند و گاهی هم مقطعی نیستند؛ مقطعی نیستند؛ یعنی این شیء به هر شرط و وصفی دربیاید علامت است و قرآن کریم که می‌فرماید آسمان و زمین، آنچه در آسمان و زمین است و آنچه بین آسمان و زمین است، اینها آیات الهی هستند؛ یعنی در هر شرایطی و به هر وضعی که دربیایند علامت هستند و خدا را نشان می‌دهند. حالا بر فرض این چمن که آیت چمن‌آفرین است، وقتی هم که پژمرده شد و به صورت خاک شد، آیت خاک‌آفرین است، این‌طور نیست که حالا فرق بکند؛ «دُخان» مادامی که دود هست، علامت دودآفرین است و وقتی هم که تبدیل به هوا شد علامت هواآفرین است، این‌طور نیست که حالا در مقطعی علامت و آیت الهی باشد و در مقطع دیگر آیت الهی نباشد. پس آیت‌های تکوینی دو قسم می‌باشند: یک قسمت مقطعی هستند؛ مثل اینکه چمن آیت آب است تا مادامی که سبز است؛ یک قسمت دائمی هست به هر وضعی که باشد نشانه خداست، مثل موجودات جهان خارج.

### آیت بودن آسمان و زمین از سنخ نیاز ذاتی آنها به خالق

بحث سوم آن است که آیت بودن برای موجودات خارجی از چه سِنخی است؟ اینکه فرمود آسمان آیت است، زمین آیت است، «بَيْنَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ» آیت است، سحاب مسخر آیت است، اختلافِ «لیل» و «نهار» آیت است،<sup>۱</sup> این برای موصوفات چه سنخ صفتی است؟ این برای موضوعات چه سنخ محمولی است؟ چون محمول وقتی بر موضوعی حمل می‌شود، این به چند گونه است که قبلاً هم به مناسبت‌هایی این بحث گذشت؛ یک وقت «عَرَضِ مُفَارِقِ» است که می‌گوییم فلان جسم «أَبْيَضُ» است یا فلان جسم «أَسْوَدُ» است، اینها تکوینی و حقیقی است و

۱. سوره بقره، آیه ۱۶۴.

قراردادی نیست؛ اما گاهی «أبيض» است و گاهی «أبيض» نیست، گاهی «أسود» است و گاهی «أسود» نیست، «عَرَضُ مُفَارِقٍ» است، عرض ذاتی نیست. گاهی محمول عرض ذاتی موضوع است؛ مثل اینکه «الاربعةُ زوجٌ» و «النَّارُ حَارَّةٌ»؛ مثلاً عرض ذاتی است، اما خارج از محدوده ذات است؛ وقتی گفتیم که این عرض است، یعنی در محور جنس و فصل آن راه ندارد، خارج از دروازه هستی ماهیت اوست. قسم سوم آن است که محمول، ذاتی موضوع است، نه «عَرَضُ مُفَارِقٍ» است و نه عرض ذاتی، بلکه ذاتی آن است؛ یعنی جنس او و فصل او، مثل اینکه انسان حیوان ناطق است و مانند آن. قسم چهارم که از همه اینها دقیق‌تر است این است که محمول ذاتی موضوع است؛ البته ذاتی به معنای هویت، نه ذاتی به معنای ماهیت؛ مثل «الإنسانُ موجودٌ»، «الموجودُ ممكنٌ»، «الارضُ موجودةٌ» و مانند آن که حمل موجود بر وجود از سنخ جنس و فصل نیست، چون یک حقیقت عینی است و بسیط است و جنس و فصل ندارد.

پس محمول برای موضوع چهار سنخ دارد؛ اینکه می‌گوییم جهان آیت است، زمین آیت است، از سنخ «عَرَضُ مُفَارِقٍ» نیست، یک؛ از سنخ «عَرَضُ لَازِمٍ» نیست، دو؛ از سنخ عرض ذاتی به معنای جنس و فصل و ماهیت نیست، سه؛ از سنخ ذاتی به معنی هویت است که در درون او جز آیت بودن چیز دیگری نیست، این چهار.

### دیدگاه اهل معرفت در عدم فرق بین آیت بودن عادت با خرق عادت

چون برهان این است، لذا برای حکیم و اهل معرفت، فرقی بین عادت و خَرَقُ عادت نیست؛ یعنی خود عصا می‌شود آیتِ حق، وقتی که ازدها شد می‌شود آیتِ حق؛ منتها توده مردم خَرَقُ عادت را که ببینند، می‌گویند این آیت است و معجزه است، عادت را که ببینند، چون غرق در عادت هستند، آن را معجزه و آیت نمی‌دانند؛ مثلاً تمام عالم جمع بشوند، مگر می‌توانند پشه خلق کنند یا مگس خلق کنند؟! ﴿وَإِنْ يَسْأَلُهُمُ الذُّبَابُ شَيْئًا لَّا يَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ

ضَعَفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ<sup>۲</sup> که در بخش پایانی سوره «حج» است، مگر اولین و آخرین جمع بشوند می توانند پشه خلق کنند؟ مگر می توانند مگس خلق کنند؟ در عصر وجود مبارک امام صادق (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) کسی مقداری خاک ریخت در شیشه، قدری هم آب ریخت در شیشه و درب آن را بست، بعد از مدتی به صورت کرم درآمد، او گفت - مَعَاذَ اللَّهِ - خلقت خالق ندارد، این اجزای عالم هستند که وقتی جمع شدند به این صورت درمی آیند و نشانه آن هم این است که من این کار را کردم؛ یک مقدار خاک ریختم در شیشه، یک مقدار آب ریختم، اینها جمع شدند و شدند کرم! وجود مبارک امام صادق (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) فرمود به او بگو چند تا از اینها تر هستند و چند تا ماده هستند؟ و اگر توانستی اینها را به حالت اول برگردان! این شخص دید جایی که وجود مبارک امام صادق هست، آنجا نمی تواند عوام فریبی بکند، از آنجا فرار کرد.<sup>۳</sup> اگر جمیع جن و انس جمع بشوند، یک دانه پشه نمی توانند خلق کنند! لذا اهل معرفت می گویند که فرقی بین عادت و خرق عادت نیست؛ منتها توده مردم چون با عادت انس پیدا کردند، این را معجزه و آیت الهی نمی دانند و اگر خرق عادت شد که عصا و چوبی به صورت مار دمان<sup>۴</sup> درآمد آن را آیت می دانند، از این جهت برای توده مردم فرق می کند؛ ولی برای خواص فرق نمی کند؛ لذا در این بخش از سوره مبارکه «جاثیه» می فرماید که هر چه در آسمان است آیت حق است، هر چه در زمین است آیت حق است، هر چه «بین الأرض و السماء» است آیت حق است، هر چه در نظام سپهری از نظر نجوم و هیأت می گذرد آیت حق است؛ حالا

۲. سوره حج، آیه ۷۳.

۳. مناقب آل ابی طالب علیهم السلام (لاین شهر آشوب)، ج ۴، ص ۲۵۱: «... إِنَّ الْجَعْدَ بْنَ دُرْهَمٍ جَعَلَ فِي قَارُورَةٍ مَاءً وَ ثُرَابًا فَاسْتَحَالَ دُودًا وَ هَوَامًا فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ أَنَا خَلَقْتُ ذَلِكَ لِأَنِّي كُنْتُ سَبَبَ كَوْنِهِ فَبَلَغَ ذَلِكَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِيَقُلْ كَمْ هِيَ وَ كَمْ الذُّكْرَانُ مِنْهُ وَ الْإِنَاثُ إِنْ كَانَ خَلَقَهُ وَ كَمْ وَزَنُ كُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ وَ لِيَأْمُرِ الَّذِي سَعَى إِلَى هَذَا الْوَجْهِ أَنْ يَرْجِعَ إِلَى غَيْرِهِ فَأَقْطَعَ وَ هَرَبَ».

۴. لغت نامه دهخدا، دمان: [د] صفت بیان حالت از دمیدن، دمنده، پیاپی نفس زنان چون کسی که دویده باشد؛ نفس زنان، دم زنان، دم زننده، به شدت نفس کشنده، به معنی جوشنده و دمنده کنایه از مست و خشمناک و از غضب مفرط فریادکننده و این لفظ صیغه اسم فاعل است از دمیدن و ظاهر است که بعضی حیوانات در حالت غضب و مستی نفس های تند زنند چنان که پیل و مار بزرگ و اکثر این لفظ در صفت پیل و اژدها و شیر واقع می شود.

لازم نیست که یک وقت یک خرق عادت بشود و ﴿سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَ ثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ﴾<sup>۵</sup> تا بشود عادت و معجزه، کلاً آیت است! هم آیت به معنای چهارم هست که از سنخ هویت است و ذاتی ماهیت نیست، ذاتی هویت است، یک؛ و هم فرقی بین عادت و خرق عادت نیست، دو.

### آیت بودن اصل خلقت همراه با اوصاف آن

لذا گاهی تعبیر به ﴿إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ﴾ دارد، گاهی دارد ﴿فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ﴾،<sup>۶</sup> گاهی دارد ﴿فِي السَّمَاوَاتِ﴾، چون خلق عین مخلوق است! اگر به ذات اقدس الهی اسناد دادیم، می شود خلق و او می شود خالق و اگر به مخلوق اسناد دادیم، تعبیر به مخلوق می کنیم؛ اگر به جهان اسناد دادیم، می گویم مخلوق و اگر به خدا اسناد دادیم، می گویم خالق، وگرنه خلقت عین همین جهان هستی است و خلق عین مخلوق است! فرمود چه تعبیر بکنید ﴿فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ﴾ و چه تعبیر بکنید ﴿فِي السَّمَاوَاتِ﴾، گاهی می گوید آسمان آیت است و گاهی می گوید در آسمان آیات الهی است؛ یعنی اصل هستی آن، نظم آن، کیفیت حرکت آن، کیفیت تدبیر آن، کیفیت مدیریت آن، همه اینها آیات الهی است. پس این چنین نیست که اصل خلقت، یعنی «کان تامّه» آیت الهی باشد و اما «کان ناقصه»، یعنی اوصاف و کمالات او آیت الهی نباشد. پس چه بفرماید: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ﴾ و چه بفرماید: ﴿فِي السَّمَاوَاتِ﴾ فرقی نمی کند و در اصل هستی اینها آیت هستند، چه در کمالات و نظم و تدبیر هم اینها آیت می باشند.

### نظم دقیق عالم هستی، نشانه وجود مبدأ فاعلی و معاد

مطلب بعدی آن است که آیت دو چیز را نشان می دهد: هم آیت هستند برای مبدأ فاعلی که خدای سبحان اینها را آفرید و هم نشانه معاد هستند، برای اینکه این نظم دقیق با باطل بودن، با لغو بودن و با بازیچه بودن هماهنگ

۵. سوره حاقّه، آیه ۷.

۶. سوره بقره، آیه ۱۶۴.

نیست، حتماً یک روز حسابی هست! این نظام دقیق بی حساب و بازیچه نیست؛ لذا گاهی بعد از جریان نظم دقیق «سماوات» و «أرض» مبدأ عالم را بیان می‌کنند و گاهی منتهای عالم را که روز حساب است بیان می‌کنند.

### تفاوت آیت بودن قرآن کریم در فصاحت و بلاغت با تحدی جهانی آن

پرسش: آیا آیت دارای معنای دیگر بوده یا ...

پاسخ: این سماوات یک کلمه تکوینی است، این آیت است برای آفریدگار و آیت است برای آینده، یعنی خود همین آسمان و همین زمین؛ منتها آیت‌ها فرق می‌کند، یک وقت است آیت‌های تکوینی است - همان‌طوری که گفته شد - و یک وقت آیت‌های اعتباری است. در آیت‌های اعتباری مثل بلیغ بودن، فصیح بودن که اینها آیت‌های اعتباری است؛ فصاحت و بلاغت هر چه که قوی و غنی بشود اعتباری است، گاهی مثلاً می‌بینید «سبعة معلقة»<sup>۷</sup> برای ادبای عرب مثلاً جاذبه دارد، ولی برای عبری و سریانی و تازی و آذری این الفاظ مهمل است، وقتی مهمل شد حالا کسی قصیده‌ای هفتاد بیتی بگوید، هر بیتی پایان آن «عین» باشد که هر کدام از «عین»‌های این هفتاد بیت معنای خاص خودش را دارد. می‌گویند مثلاً این کلمه «عین» هفتاد معنا دارد، کسی یک قصیده‌ای بگوید که هفتاد بیت داشته باشد و پایان هر بیتی کلمه «عین» باشد و هر جایی هم که کلمه «عین» گفت یک معنای خاصی داشته باشد، این یک کار فصاحت و بلاغت ادبی عرب هست در محدوده خودش، در حالی که همین کلمه «عین» برای افراد دیگر مهمل است و اصلاً معنا ندارد. بنابراین کرامت‌ها یا برجستگی‌های ادبی منحصر است برای همان نژاد، ولی قرآن کریم آیتی هست که این برای جهانیان معجزه است؛ اینکه فرمود قرآن معجزه است، تنها آن الفاظ مخصوص و «عربی بودن» و «عربی مبین» بودن او نیست، چون وقتی در سوره «اسراء» جن و انس را دعوت کرده

۷. قصائدی زیبا که گویندگان این قصائد به شعراً (المعلقات السبعة)؛ یعنی «اصحاب معلقات سبعة» معروف هستند که هفت تن از شاعران روزگار جاهلیت عرب بودند که هر یک قصیده‌ای غراً سرودند و برحسب رسم معمول آن دوران آنها را از در کعبه بیاویختند که واردشوندگان آنها را ببینند و مایه شهرت و افتخار آنان گردد.



است که اگر جن و انس جمع بشوند هرگز نمی‌توانند مثل «قرآن» بیاورند،<sup>۱</sup> اینها اصلاً عربی عادی هم نمی‌توانند بیاورند، چه رسد به عربی قرآنی! برای آن است که این از نظر الفاظ در کمال فصاحت و بلاغت است، قسمت مهم همان علوم و معارفی است که خدای سبحان در این کتاب الهی اعمال کرده است؛ حالا آن بیانات تمدن‌ها و سیاست‌ها و فقه و اصول‌ها و حکمت‌ها و اخلاق و ادب سر جایش محفوظ است، به طور کلی جهان را مثل کوی و برزن یک روستای کوچک ترسیم می‌کند! شما می‌بینید اهل یک روستا یا اهل یک شهر در محله‌ای که هستند، کوی و برزن آن را کاملاً آشنا هستند؛ وقتی می‌خواهند به یکدیگر بگویند و آدرس بدهند، می‌گویند شرق آن این است، غرب آن این است، جنوب آن این است، شمال آن این است، کلّ این روستا یا این محله نقشه آن در دست ساکنین آن محله است؛ اما قرآن کریم وقتی که می‌خواهد برای وجود مبارک پیغمبر (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ) جریان عالم را تبیین کند، می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ﴾؛<sup>۲</sup> ولی قصه از این قبیل است! ﴿وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِ﴾؛<sup>۳</sup> ولی قصه از این قبیل است! ﴿وَمَا كُنْتَ تَأْوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ﴾؛<sup>۴</sup> ولی قصه از این قبیل است! ﴿وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلقُونَ أَقْلَامَهُمْ أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ﴾؛<sup>۵</sup> ولی قصه از این قبیل است! کلّ جهان را مثل کوچه پس کوچه یک محله کوچک کوچک در دست پیغمبر می‌گذارد؛ می‌گوید در «طور» نبود، در آن «أَیْمَن وادی» نبود، در جریان «مَدین» نبود، در جریان «مَریم» نبود؛ ولی وضع این است! این می‌شود معجزه! کسی که نه در شرق بود و نه در غرب بود، تازه نه آن مکان محفوظ است و قرن‌هاست که گذشت! کلّ جهان را مثل کوچه پس کوچه‌های یک محلّ کوچک آدرس می‌دهد! این کتاب معجزه جهانی است، جنّ و انس جمع بشوند نمی‌توانند مثل این بیاورند! تنها عربی

۱. سوره اِسرائ، آیه ۸۸. ﴿قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْاِنْسُ وَالْجِنُّ عَلٰی اَنْ يَّاتُوْا بِمِثْلِ هٰذَا الْقُرْاٰنِ لَا يَأْتُوْنَ بِمِثْلِهٖ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِِرًا﴾.

۲. سوره قصص، آیه ۴۶.

۳. سوره قصص، آیه ۴۵.

۴. سوره قصص، آیه ۴۴.

۵. سوره آل عمران، آیه ۴۴.

بودن آن، فصیح بودن آن که در کمال فصاحت است، این معجزه جهانی نیست، مجموع اینها معجزه جهانی است. آن بخش هنری آن هم معجزه است؛ ولی قسمت مهم آن «علم غیب» است، «اسرار عالم» است که گذشته را بیان می‌کند، آینده را بیان می‌کند، میلیون‌ها سال بعد چه می‌شود را بیان کرده، میلیون‌ها سال قبل چه بوده را بیان کرده است، اسرار عرش را گفته، اسرار زمین و «تَحْتَ الْأَرْضِ» را گفته، اینها می‌شود معجزه!

پرسش: اگر فصاحت و بلاغت را اعتباری بگیریم که شما فرمودید، فصاحت و بلاغت قرآن هم فقط برای عرب‌ها مطرح است.

پاسخ: بله، امر اعتباری است.

پرسش: اعتباری نباید باشد، چون نحوه خاصی از صوت و صداست.

پاسخ: بله، اعتباری است، چون اگر تحدّی بکنند در جامعه غیر عرب - یعنی عبری و سریانی و فارسی و آذری - این کلمات اصلاً مُهمل هستند و معنا ندارند.

پرسش: کلّ قرآن مثلاً برای شخص فرانسوی مُهمل هست.

پاسخ: بله، دعوت می‌کند. این شخص می‌گوید من عربی عادی هم نمی‌توانم بیاورم، چه رسد به قرآن! این چه دلیل است بر اینکه معجزه است؟ شما می‌گویید اگر توانستی بیاور، می‌گوید من فارسی هم نمی‌توانم بگویم! میلیون‌ها نفر از مردم اروپا هستند که هرگز مثل گلستان سعدی و بوستان سعدی و اینها را نمی‌توانند بیاورند که فارسی عادی است، شما می‌گویید اگر توانستید مثل این بیاورید، مگر ما می‌توانستیم فارسی بیاوریم؟ مگر ما می‌توانستیم ترکی بیاوریم؟ این جهانی را دعوت کردن، برای آن امر جهانی است و امر جهانی هم به علوم برمی‌گردد. در داخله عرب یک تحدّی خاصی است و مربوط به اینهاست؛ شما که به «سبعة معلقة» می‌نویسید این را بیاورید! به کمترین سوره هم بسنده می‌کنید! اما اگر به جهانیان بگوییم که این قرآن معجزه است، برای اینکه شما نمی‌توانید مثل این بیاورید، در

مقابل می‌گوییم ما هم نمی‌توانیم مثل گلستان سعدی و بوستان سعدی بیاوریم، چه رسد به این! آیا اینها معجزه هستند؟! اگر ما نتوانستیم قرآن بیاوریم، چون این زبان ما نیست؛ اما وقتی که بگویید این کتاب این است که کل جهان را مثل کوی و برزن یک محله کوچک در دست پیغمبر می‌گذارد، میلیون‌ها سال بعد در بهشت چه خبر است، در جهنم چه خبر است و چه می‌شود را به پیغمبر می‌گوید، میلیون سال قبل را و بعد را! اینکه نقشه کل جهان را در دست پیغمبر گذاشت را احدی نمی‌تواند مثل این بیاورد!

بنابراین گاهی آیت بودن مثل فصاحت و بلاغت در بخش هنر هست، این برای کسانی که فصیحانه حرف می‌زنند، بلیغانه حرف می‌زنند و اهل تعلقات سبعه هستند معجزه است، برای اینکه شما که اهل این کار هستید و ادبیانه شعر می‌گویید و «سبعه معلقه» دارید، هرگز یک سوره مثل این نمی‌توانید عربی بیاورید! این معجزه مخصوص اینهاست که ﴿فَأَتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ﴾<sup>۱</sup> اما وقتی تحدی جهانی شد، وقتی ﴿هُدًى لِّلْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup> شد، ﴿لِّلْعَالَمِينَ نَذِيرًا﴾<sup>۳</sup> شد، ﴿ذِكْرَى لِّلْبَشَرِ﴾<sup>۴</sup> و ﴿كَافَّةً لِّلنَّاسِ﴾<sup>۵</sup> شد، معجزه بودن او هم جهانی است؛ طرزی حرف می‌زند که هیچ‌کس نمی‌تواند مثل آن بیاورد. بعد می‌فرماید این طوری که ما قرآن را نازل کردیم، این اصلاً بدلی‌بردار و تحریف‌بردار نیست! ﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى﴾<sup>۶</sup> یعنی اصلاً قابل این نیست که شما حالا بگویید پیغمبر - معاذ الله - جعل کرده است. اگر یک چیز قابل جعلی هست، این «فلزات» و «فروش» و «ظروف» و مانند اینهاست که قابل جعل است! فرمود مگر کسی می‌تواند آفتاب جعلی بیاورد یا یک آفتاب بدلی بسازد؟! این ﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى﴾ به صورت نفی جنس تبیین می‌شود؛ یعنی اصلاً این قابل جعل نیست که مثلاً شما بگویید «إفتری علی الله»! این طور نیست! دروغ بست

۱. سوره یونس، آیه ۳۸.

۲. سوره آل عمران، آیه ۹۶.

۳. سوره فرقان، آیه ۱.

۴. سوره مدثر، آیه ۳۱.

۵. سوره سبأ، آیه ۲۸.

۶. سوره یوسف، آیه ۱۱۱.

یعنی چه؟ این کتاب قابل دروغ‌بستن نیست، برای اینکه این کتابی است که از کلّ جهان دارد خبر می‌دهد، اصلاً به ذهن کسی نمی‌آید! چنین چیزی ﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى﴾؛ مثل اینکه بفرماید: «مَا كَانَتْ الشَّمْسُ تُجْعَلُ بَدَلًا»، آفتاب قابل بدلی‌سازی نیست! راه شیری قابل بدلی‌سازی نیست! انسان ممکن است که بدلی فلان صنعت را بسازد؛ اما حالا بدلی راه شیری که میلیون‌ها ستاره است را بخواهد بسازد، این اصلاً قابل نیست! تعبیر ﴿مَا كَانَ حَدِيثًا يُفْتَرَى﴾ یعنی اصلاً این قابل جعل نیست، شما چه می‌گویید؟! حالا گذشته از اینکه او درس نخوانده است و اُمّی بود مطالب دیگری است، اما این کتاب، کتابی نیست که بشود بدلی آورد! جعل کرد و به نام خدا اسناد داد!

پرسش: ... منظور محتوای آیات قرآن است.

پاسخ: نه، الفاظ آن هم معجزه است، به عرب‌ها می‌گوید که این کار را بکنید؛ البته هرگز نمی‌توانند! معجزه بودن الفاظ و کلمات قرآنی - در تحدّی جهانی - بخش جهانی اوست؛ یک دعوتی تحدّی دارد نسبت به حجاز، این یقیناً به همین الفاظ آن برمی‌گردد و حرفی در آن نیست، یک تحدّی جهانی دارد که فرمود ما جهانیان را به قرآن دعوت می‌کنیم، جهانیان می‌گویند ما در تمام مدت عمر هم هرگز نمی‌توانیم مثل کتاب فارسی بیاوریم یا کتاب عربی بیاوریم، ما زبانمان این نیست؛ اما وقتی که این قرآن را معرفی کردید که قرآن نقشه کلّ جهان را، میلیون‌ها سال گذشته، میلیون‌ها سال آینده قصص انبیا، مقاطع انبیا، چگونه این جعبه حامل موسای کلیم روی این رود نیل بود؟ چه کسی اینها را راهنمایی کرد؟ چه کسی رهبری کرد؟ چه کسی به این جعبه‌ها گفت برو کنار خانه فرعون؟ اینها در اختیار کسی نیست که کسی این‌طور حرف بزند!

بنابراین آیت بودن؛ گاهی در عین حال که هنر هست آیت است، اعتباری هست آیت است، مثل بخش فصاحت و بلاغت آن که «مِمَّا لَا رَيْبَ فِيهِ» است و شهرت معجزه بودن قرآن کریم هم بخش وسیع آن مربوط به همین فصاحت و بلاغت اوست.

پرسش: خداوند که می‌فرماید یک سوره اگر می‌توانید بیاورید، یعنی به هر زبانی که می‌توانید؟

پاسخ: نه خیر، به عربی است.

پرسش: آیا عربیّت مدخلیت دارد؟

پاسخ: بله، عربیّت مدخلیت دارد.

پرسش: شما که می‌فرمایید فقط مربوط به عرب‌هاست!

پاسخ: نه، این بخش عربی آن مربوط به عرب‌هاست و دیگران هم در نقض می‌توانند بگویند اگر خصوص عربی باشد ما فارسی آن را هم نمی‌توانیم بیاوریم! معلوم می‌شود که ظرف و مظروف هر دو مهم است، اگر جهانی را دعوت می‌کند با ظرف و مظروف است. اما در خصوص عرب‌ها، آن علم غیب و اینها را از آنها نمی‌خواهد، همین طریق عادی را هم شما حرف بزنید، هرگز نمی‌توانید شما مثل قرآن حرف بزنید. بنابراین اصل فصاحت و بلاغت قدر مشترک است و این «مِمَّا لَا رِيبَ فِيهِ» است، اما تحدّی مهم جهانی بودن آن، برای آن علوم و معارف غیبی است که قرآن در بر دارد، اگر خصوص عربی باشد آنها می‌گویند ما زبان دیگر را هم نمی‌توانیم بیاوریم، مگر ما کتاب «سبعه معلقه» را می‌توانیم بیاوریم؟! چه دلیل است بر اینکه اگر ما نتوانستیم «سبعه معلقه» بیاوریم، قرآن را هم که نمی‌توانیم بیاوریم و قرآن کلام الهی باشد؟ به آنها می‌گویند حالا شما از این بخش اگر معذور هستید، آن بخش‌های فراوان دیگری که زیرمجموعه تحدّی است آن را تحدّی بشوید؛ لذا آن اعجازی که جهانی است مربوط به علوم و معارف غیبی است.

پرسش: ... ترکیب قرآن است، مگر لفظ قرآن که عربی است.

پاسخ: بله، همین عربی را کسی نمی‌تواند این‌طور بگوید! همین هنر را، همین کلمات را، با اینکه از همین حروف تشکیل شده هیچ کسی نمی‌تواند این‌طور حرف بزند؛ لذا مرحوم سید مرتضی<sup>۷</sup> و اینها قائل هستند به «صرفه»؛<sup>۸</sup> یعنی ذات اقدس الهی منصرف کرده و قدرت را از بعضی‌ها گرفته است. به هر تقدیر این الفاظ تحدی شده و معجزه است، این در داخله خاص «مِمَّا لَا رَيْبَ فِيهِ» است؛ ولی برای جهانیان قسمت مهم ظرف و مظهر با هم هست.

### توجیه مراتب سه‌گانه ایمان، یقین و عقل در آیات محل بحث

اینکه فرمود: ﴿إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾، در سوره مبارکه «بقره» آیه ۱۶۴ تقریباً تمام این هشت عنوان را ذکر فرمود، ولی با یک جمع‌بندی؛ آیه ۱۶۴ سوره مبارکه «بقره» این است: ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاحْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنْفَعُ النَّاسَ وَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ مَاءٍ فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَ بَثَّ فِيهَا مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَ تَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ وَ السَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾، اما این‌جا در سه بخش این هشت عنوان را از هم جدا کرده است؛ در بخش اول فرمود: ﴿إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾، در بخش دوم فرمود: ﴿وَ فِي خَلْقِكُمْ وَ مَا يَبُثُّ مِنْ دَابَّةٍ آيَاتٍ لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾، در بخش سوم که ﴿وَ احْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ﴾، فرمود: ﴿آيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛ فرمود اگر اهل ایمان هستید، برای شما آفرینش آسمان و زمین آیت است؛ اگر اهل ایمان نباشید، اهل یقین و حق‌طلبی باشید، اختلاف و نظم ریاضی این

۷. جل العلم و العمل للسید المرتضی (ط نجف - ۱۳۸۷)، ص ۴۱: «و تحدیه العرب و العجم معلوم أيضا ضروره و ارتفاع معارضته أيضا بقرب من الضروره، فإن ذلك التعداد معلوم بأدنى نظر، لأنه لو لا التعداد لعرض، فأما أن يكون القرآن من فعله تعالى على سبيل التصديق له، فيكون هو العلم المعجز أو يكون تعالى صرف القوم عن معارضته، فيكون الصرف هو العلم الدال على النبوة».

۸. صرفه (علوم قرآنی): عاجز کردن مخالفان از آوردن مثل قرآن به قدرت الهی؛ نه به سبب اعجاز ذاتی قرآن. «صرفه» در لغت، مصدر به معنای برگردانیدن، منصرف ساختن و به تغییر عقیده واداشتن است و در اصطلاح یکی از وجوه اعجاز قرآن و به معنای باز داشتن خداوند از آوردن مانند قرآن بوسیله مخلوق (جن و انس) است؛ یعنی خداوند، معارضان قرآن را که می‌خواستند در برابر تحدی قرآن، مثل آن یا سوره‌ای را بیاورند، ناتوان کرده است.

جهان آیت است و اگر هیچ‌کدام از اینها را نداشته باشید، فقط اندیشور باشید، بخواهید فکر کنید و بعد از فکر بخواهید به مقصد برسید، این آیه پنج دلیل است.

### فرق «قوم یعقل» با «یعقلون»

قبلاً هم این بحث گذشت که «قَوْمٌ يُوقِنُونَ» و «قَوْمٌ يَعْقِلُونَ» با «يَعْقِلُونَ» خیلی فرق می‌کند؛ در سوره مبارکه «بقره» آن جا هم ﴿لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ دارد، در بعضی از جاها ﴿أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴾<sup>۹</sup>، ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾<sup>۱۰</sup> و مانند آن دارد، در بحث‌های سابق داشتیم که ما قوم عرب داریم، قوم عجم داریم، قوم عبری و عربی داریم؛ اما «قوم یعقل» و «قَوْمٌ يُوقِنُونَ» و مانند اینها نداریم. این جا قوم به معنای نژاد و قبیله و ملت خاص نیست، ﴿لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛ یعنی مردانی که قائم به عقل هستند. بعضی از عقلا هستند که گاهی تعقل می‌کنند و بقیه عمر را به عادت می‌گذرانند؛ ولی بعضی‌ها هم در تمام زندگی خودشان به عقل قائم هستند. گاهی خدای سبحان مثل سوره مبارکه «نحل» ما را به عدل دعوت می‌کند: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾<sup>۱۱</sup> که شخص می‌شود عادل، گاهی ما را به قیام به قسط و عدل دعوت می‌کند که ما آیات الهی را نازل کردیم در سوره «حدید» که قائم به قسط باشید: ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾<sup>۱۲</sup>. عادل بودن کافی نیست، باید انسان قائم به قسط باشد. گاهی قائم به قسط بودن هم کافی نیست، انسان باید قوام به قسط باشد، خیلی کمر ببندد<sup>۱۳</sup> تا به قسط و عدل قیام بکند تا بتواند محکمه قضایی را اداره بکند. این قوام به قسط بودن مرحله سوم است، ﴿لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ مرحله دوم است، ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾ مرحله سوم است. ﴿أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾، ﴿أَفَلَا يَعْقِلُونَ﴾ و امثال آنها مرحله اول است، قوی‌تر از آنها ﴿لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ است، وگرنه ما

۹. سوره یس، آیه ۶۸.

۱۰. سوره بقره، آیه ۴۴.

۱۱. سوره نحل، آیه ۹۰.

۱۲. سوره حدید، آیه ۲۵.

۱۳. لغت‌نامه دهخدا، کمر بستن یا کمر بر میان بستن: کنایه از آماده‌کار بزرگی گشتن، بکار مهمی دست یازیدن.

نژادی داشته باشیم به نام عاقل، نژادی داشته باشیم به نام اهل یقین یا نژاد قسط و قیام و حق و یقین که نداریم! ما چنین ملّتی نداریم! این قوم به معنی نژاد نیست، ﴿لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ یعنی کسی که قائم به عقل است. ببینید در طلبه‌ها، مدرّسین، اساتید و متفکّران هم همین‌طور است، اینها عاقل هستند؛ ولی برخی در صدد نوع‌آوری می‌باشند، بررسی می‌کنند، داده‌های خارج را با یافته‌های درون ارزیابی و بررسی می‌کنند، یک فکر جدیدی، یک طرح تازه‌ای را چه در حوزه چه در دانشگاه ارائه می‌کنند، این می‌شود ﴿لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛ یعنی این قائم به اندیشه است، نه اینکه از بیرون تحویل بگیرد.

پرسش: بعضی‌ها احتیاط می‌کنند می‌گویند که شاید مثلاً بدعت باشد ...

پاسخ: بله، چون اگر عاقل باشد می‌سنجد به وحی، چون با عقل ضرورت وحی را فهمید، اگر ضرورت وحی را نفهمد که ﴿وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ﴾<sup>۱۴</sup> می‌شود سَفیه؛ عاقل نیست، چه رسد به اینکه «قوم یعقل» باشد، چون عاقل و بالاتر از او «قوم یعقل» اولین بار مبدأ عالم را ثابت می‌کند، وحی و نبوت را ثابت می‌کند، بعد هر چه که به ذهن او آمده است برابر وحی می‌سنجد؛ لذا آنچه این عناوین متعدّد را در آیه ۱۶۴ سوره «بقره» یک‌جا ذکر کرد، به مناسبت‌های گوناگون در همین سوره «جائیه» در سه مقطع ذکر کرد.

### اعتقاد علمی و عملی، نتیجه قیام به عقل

این بحث هم باز قبلاً گذشت که انسان وقتی قضیه را دارد، بین محمول و موضوع یک بند و گِره‌ای است که به مناسبت آن گِره این قضیه را عقد می‌گویند و در کتاب‌های منطق ملاحظه کردید که «تُسَمَّى الْقَضِيَّةُ عَقْدًا». ما در فارسی می‌گوییم: «زید ایستاده است»، این کلمه «است» به منزله گِره‌ای است که موضوع و محمول را به هم می‌بندد یا در عربی می‌گوییم: «زیدٌ هو قائمٌ»، این «هو» گِره‌ای است که موضوع و محمول را به هم بند می‌دهد، این

۱۴. سوره بقره، آیه ۱۳۰.



می‌شود عقد؛ لذا قضیه را می‌گویند عقد. عمده آن است که عصاره قضیه به جان این شخص هم گِره بخورد که آن را می‌گویند عقیده، این گاهی هست و گاهی نیست. اگر کسی در بخش اندیشه و عقل صاحب نظر بود، فقط عالم بود و در صدّ ایمان نبود، عقد دارد ولی عقیده ندارد؛ یعنی بین موضوع و محمول محکم گِره زده است، یک دانشمند قوی است؛ اما به جان خود گره نزد، چون دستی که باید عصاره قضیه را به جان خود گره بزند آن انگشت‌ها فلج است، یک انگشت دیگری می‌خواهد که آن عقل عملی است آن یک شأَن و دستگاه جدایی است، آن دستگاه جدا سرانگشت آن فلج است؛ لذا در عین حال که صد درصد این محمول را متعلّق به این موضوع می‌داند، عمل نمی‌کند، برای اینکه عمل کردن نتیجه ایمان است و ایمان در اثر آن است که عصاره این قضیه به جان گِره بخورد و بشود عقیده، این یک انگشت دیگری می‌خواهد، اگر آن انگشت فلج بود انسان، عالم بی‌عمل خواهد بود، چون عالم بی‌عمل است، این گونه از آیات معنای خودش را پیدا می‌کند، فرمود: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ﴾.<sup>۱</sup> در جریان آل فرعون فرمود، اینها صد درصد عالم بودند که وجود مبارک موسای کلیم پیغمبر است و این عصا معجزه است سحر نیست، اما انکار کردند. کلیم الهی (سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِ) هم به فرعون فرمود: ﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنْزَلَ هَؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بِصَائِرٍ﴾.<sup>۲</sup> برای تو صد درصد روشن شد که این سحر نیست. در سوره مبارکه «صف» هم هم به بنی اسرائیل فرمود: ﴿لَمْ تُؤْذُونَنِي وَقَدْ تَعْلَمُونَ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ﴾.<sup>۳</sup> اینکه ما عالم بی‌عمل داریم، برای اینکه درس و بحث کار یک دست است و یک انگشت که بین موضوع و محمول را گره می‌زند؛ اما یک انگشتان دیگری لازم است که عصاره قضیه را به جان گره بزند که او بشود مؤمن، او بشود معتقد، چشم و گوش او بشود پاک و بشود عالم عادل؛ این فلج است! فرمود مؤمن این کار را می‌کند، مؤمن معنای آن معتقد نیست، مؤمن به معنای

۱. سوره نمل، آیه ۱۴.

۲. سوره اِسرَاء، آیه ۱۰۲.

۳. سوره صف، آیه ۵.

اینکه کسی خدا را قبول دارد و پیغمبر را قبول دارد نیست، اینها لازمه معنای ایمان است! «آمن» یعنی «دَخَلَ فِي الْأَمْنِ»؛ یعنی در «حِصْن» رفته است، حالا چگونه رفته در درون «حِصْن» و قلعه؟ با اعتقاد به مبدأ و معاد، به وحی، به نبوت، وگرنه «آمن» که به معنی «إِعْتَقَدَ» نیست! «آمن» که به معنی قبول نیست! «آمن» یعنی «دَخَلَ فِي الْمَأْمَنِ». فرمود: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي».<sup>۱</sup> اگر کسی بیاید در این «مَأْمَن» می شود مؤمن؛ «الْمُؤْمِنُ مَنْ دَخَلَ فِي الْمَأْمَنِ» است، چگونه در «مَأْمَن» داخل می شود؟ با اعتقاد، نه اینکه «آمن» یعنی «إِعْتَقَدَ»، آن لازمه این است. اگر کسی «مؤمن» را به «معتقد» معنا کرد، درست معنا کرد؛ اما به لازم معنا کرد؛ ولی ریشه اصلی آن «آمن»؛ یعنی «دَخَلَ فِي الْمَأْمَنِ». فرمود: «كَلِمَةُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ حِصْنِي» و «حِصْن» هم یعنی «مَأْمَن»؛ فرمود من دژبان هستم و این هم دژ من است، بیایید وارد این مأمن بشوید. اگر کسی اعتقاد پیدا کرد و عمل کرد، یعنی وارد در این دژ و این «حِصْن» و این قلعه شد که دژبان آن ذات اقدس الهی است. این «وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِصْنِي»<sup>۲</sup> هم در همان محدوده است، بیرون آن محدوده نیست و دو قلعه نیست؛ در همان محدوده قلعه الهی این قلعه علوی و اهل بیت آنجا وجود دارد. فرمود «آمن» یعنی «دَخَلَ فِي الْمَأْمَنِ»، اگر کسی این انگشتان دیگر او سالم بود، آنچه را که در حوزه و دانشگاه فهمید به جان خود گره می زند؛ هم عقد علمی دارد و هم عقیده ایمانی. قومی که «يَعْقِل» می باشند، این چنین هستند که به عقل قیام می کنند، کم کم هم به ایمان می رسند و هم به یقین و حق می رسند. پس این چند بخش از آیات سوره مبارکه «جاثیه» به منزله تفسیر و تفصیل آیه ۱۶۴ سوره مبارکه «بقره» است.

«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»

۱. کشف الغمّة فی معرفة الأئمة (ط - القدیمة)، ج ۲، ص ۳۰۸.

۲. معانی الأخبار، النص، ص ۳۷۱؛ الأمالی (للصدوق)، النص، ص ۲۳۵؛ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۳۹، ص ۲۴۶.